

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

اگرچه از مجله

شماره - دوم
اردیبهشت ماه ۱۳۴۳

دوره - سی و دوم
شماره - ۲

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : وحید زاده - نسیم دستگردی)

بقلم : آقای علی نقی بهروزی

از شیراز

نوادری از زندگانی وکیل الرعایا

در میان سلاطینی که در ایران پادشاهی رسیده اند هیچکدام مانند «کریم خان زند» معروف به «وکیل الرعایا» خوش طینت ، سلیم ، رئوف ، با ایمان ، عاشق خدمت بمردم و طالب عمران و آبادی نبوده اند . اینمرد که خون پاک ایرانی در عروقتش جریان داشته ، از میان توده ایرانیان اصیل برخاسته و با تمام کشمکشها و مجاهداتی که با مدعیان سلطنت انجام میداده ، باز دقیقه‌ای از فکر عمران و آبادی ملک و تأمین رفاه و آسایش مردم و خدمت بخلق غافل نبوده است .
نکته تعجب آور آنکه اینمرد با اینکه بیسواد بوده ولی فکری روشن و

رأی صائب و دماغی بازداشته و عمارات و بازار و مسجدیکه در شیراز ساخته (که بابینه و کیل موسوم اند) ۱ چنان طبق اصول صحیح هندسی و استحکام میباشند که با



اینکه اکنون قریب دویست سال از عمر آنها میگذرد در مقابل حوادث روزگار و حتی

- ۱ - از ابنیه و کیلی آنچه اکنون باقیماند عبارتند از : ۱ - مسجد جامع و کیل
- ۲ - بازار و کیل ۳ - عمارت هفت تنان ۴ - عمارت چهل تنان ۵ - حافظیه - ۶ - حمام
- و کیل ۷ - آب انبار و کیل ۸ - عمارت کلاه فرنگی که اکنون موزه پارس میباشد .
- ۹ - ارگ که فعلا زندان شهر بانی است ۱۰ - عمارت پست و تلگراف قدیم ۱۱ - باغ
- نظر (باغ موزه) - آنچه خراب شده عبارتند از :
- ۱ - آرامگاه سعدی ۲ - طاق قرآن ۳ - سد رودخانه ۴ - برج و باروی شیراز
- ۵ - عمارت سربازخانه .

زلزله‌ها مقاومت کرده و هنوز صحیح و سالم مانده اند و فقط دست جهالت و یا غرض توانسته است که چند آثار گرانبهای او را از بین ببرد و یا ناقص سازد!
در زوایای تاریخ و یا در افواه مردم نوادری از اخلاق و رفتار و کردار اینمرد بزرگ که مبین روحیه پاک و قلب تابناک او است، بشکل داستانها وجود دارد که شاید کمتر ضبط شده باشد.

بمناسبت سال جدید مجله کهن سال ارمغان، اینجانب مقداری از آن نوادر را نگاشته، ارمغان خوانندگان گرامی ارمغان میسازد:

۱ - سجده شکر

«تنگ الله اکبر» دره ایست که در شمال شیراز قرار دارد و راه بین شیراز و اصفهان از آن میگذرد. در زمان مرحوم وکیل‌الرعا یا، چون ناهموار بوده، وی دستور میدهد که آنرا مرمت کرده و طاق با شکوهی در مدخل تنگ، بر روی راه بسازند و قران بزرگ و معروفی که بخط سلطان ابراهیم پسر شاهرخ تیموری است در بالای آن قرار دهند تا مسافران هنگام مسافرت از زیر آن بگذرند و از برکت قران از گرد سفر در امان باشند. مردم انانی و مطالعات فرهنگی متأسفانه این طاق در سالهای پیش در اثر توسعه دادن راه، منهدم شد و قران مزبور بموزه پارس منتقل گردید ولی بعداً طاق دیگری در محل طاق سابق ساخته اند که اکنون پا بر جاست.

یکی از روزهایی که کریمخان برای سرکشی بساختمان طاق قران رفته بود و روی سنگی نشسته و غلیان میکشید، قبیله ای از ایلات ترك که بیلاق و قشلاق میکردند، میخواستند از تنگ بگذرند.

بیرمردی سپید موی که سنین عمرش از صد گذشته و گویا کدخدای آن قبیله بوده، چون آن طاق با شکوه را می بیند مدتی ایستاده و بدان طاق مینگرد.

اطرافیان و کیل بوی میگویند که چون و کیل اینجا نشسته زود رد شود . پیرمرد با اصرار تقاضا میکند که وکیل را بوی نشان دهند . چون در آن دوره هر کسی میتوانسته بدون گیرودار با وکیل الرعیایا روبرو شود و مطالب خود را بگوید ، اطرافیان و کیل را بوی نشان میدهند .

پیرمرد نزد وکیل رفته پس از تعظیم میگوید : عرضی دارم .
وکیل میگوید : بگو !

میگوید : آن شتر لوك قوی هیکل را که پیشاپیش ایل در حرکت است

می بینی ؟

وکیل میگوید : آری .

میگوید : بار آن همه اشرفی و مسکوک نقره است که من در طی سالیان دراز عمر خود آنها را جمع آوری کرده‌ام ولی متأسفانه چون اولادی ندارم بمجردیکه مردم ، ایلخانی آنها را تصاحب میکند . چون شما را پادشاهی نیک نفس و خیر - اندیش میدانم و می‌بینم که در راه آبادی شهر و ساختمانهای عام‌المنفعه اصرار دارید تقاضا دارم که آنها را قبول فرموده در راه خیرات بمصرف برسانید .

وکیل میگوید : راه خیرات برای همه بازا است و شما هم میتوانید هر کاری را که بخواهی انجام دهی و البته اگر بادت خودت این پولها را در راه خیرات بمصرف برسانی بهتر است تا بدست من .

بالاخره از پیرمرد اصرار و از وکیل انکار تا پس از مدتی چانه زدن ، وکیل‌الرعیایا آنرا قبول میکند و پیرمرد با بشاشت بسیار میگوید : اگر بمیرم با راحتی میمیرم !

گویند پس از این واقعه مرحوم وکیل سر بسجده گذاشت و خدا را سپاسگزاری کرد که آنقدر مورد اعتماد رعایا قرار گرفته که مردم با اصرار و جوه خود را باو

میدهند! والحق سجده شکر و کیل کاملاً بجا بوده است زیرا که چنین داستانی در باره هیچیک از سلاطین سراغ نداریم.

۲ - انصاف!

روزی کریم خان در دیوان مظالم زیاد نشسته و از کثرت آمد و شد و حل و عقد امور زیاد خسته شده بود. چون هنگام مراجعت رسید برخاست که برود ناگاه شخصی رسید و فریاد بر آورد و دادخواست.

و کیل ایستاد و از او پرسید که کیستی و چه میگوئی؟

آن شخص گفت: مردی تاجر پیشه‌ام و آنچه داشتم دزدان از من دزدیده‌اند.

کریمخان گفت: وقتیکه مالت را دزدیدند توجه می‌کردی؟

گفت: خوابیده بودم!

و کیل گفت: چرا خوابیده بودی تا دزدان مالت را ببرند؟!

مرد بیدرنگ گفت: از آن جهت خوابیده بودم که ترا بیدار می‌پنداشتم!!

کریمخان از این حرف خوش آمد و انصاف بداد و به شیخ علی خان وزیر

گفت: اوراست می‌گوید - ما باید مالش را بدهیم و سپس مال را از دزدان بگیریم!

۳ - سه کریم!

هنگامی که مسجد و کیل شیر از ساخته میشده، روزی کریم خان برای سرکشی

آمده و پس از باز دید روی سنکی نشسته و پیش خدمت غلیان مرصعی را بدستش میدهد.

کریمخان که مردی دقیق بوده، در ضمن مشاهده عملها ملاحظه میکند که یکی

از عملها که با لباس ژنده بکار گل مشغول بود مدتی خیره او را نگرینسته و سپس

سررا با آسمان کرده و زیر لب چیزی گفت!

کریمخان او را پیش خواند و مطلب را از وی پرسید.

عمله با نهایت سادگی گفت: چون ترا که نامت «کریم» است با این جاه

و جلال و غلیان مرصع و پیشخدمت زرین کمردیدم و با خودم که نامم «کریم» است و بنان شب محتاجم و لباس درستی ندارم مقایسه کردم بدرگاه خداوند که او هم نامش «کریم» است توجه کرده گفتم :

خدایا تو یك کریمی و اینهم یك کریم و منم یك کریم !!

و کیل از بیانات ساده او متأثر شده همان غلیان مرصع را که قیمتی گزاف داشته بوی بخشید و او هم از فروش آن مبلغ هنگفتی عایدش شد و از فقر و فاقه برهید .

۴ - شجاعت !

وقتی که کریمخان از آزاد خان افغان شکست خورده در ممسنی زنان و عیالات زندیه را در جلو داشت و خود با لشکریان افغان در جنگ و گریز بود ، مرد کی افغانی با آواز بلند سخنان زشت و ناهنجار بو کیل می گفت که اگر مردی بایست و با من مبارزه کن !

و کیل زنانرا پشت سنگی کشانید و خود سر اسب را بر گردانیده چون شیر خشمگین با شمشیر آهیخته بر مرد افغانی تاخت و چنان شمشیری بر کمر او نواخت که نیمه سوار بر زمین بود و نیمه دیگرش بروی زمین افتاد !!

سپس کریمخان شمشیر را بوسیده و بزبان لری گفت :

- تو میبری و بختم نی بره !!

و بعدها فتحعلی خان صبا این مضمون را استادانه بشعر چنین آورده است .

همی رفت و می گفت غرمان به تیغ

تو بری و بختم نبرد ، دریغ !

۵ - التفات وکیل !

گویند کریمخان را رقاصه ای بسیار طناز بوده است از قضا مردی سبزی

فروش عاشق وی می گردد و باعجز و لابه تقاضا می کند که شبی را با وی بسربرد !
رقاصه برای اینکه هم دل سبزی فروش را نشکند و هم عذری برای او بترشد
که از عهده او خارج باشد می گوید اگر پنجاه تومان بمن بدهی یکشب با تو خواهم
بود (باید دانست که پنجاه تومان آنروزها خیلی ارزش داشته است) سبزی فروش
بیچاره که عاشق صمیمی رقصه بوده بدین امید که شبی را با معشوقه بسر برد ،
جدیت بخرج داده و صرفه جوئی کرده پس از مدتی مدید بازحمت زیاد پنجاه تومان
را تهیه کرده و بسوی خبر میدهد که اینک پول حاضر است و باید مطابق وعده
وفا کنی !

رقاصه ناچار وعده میدهد که شب معینی با او بسربرد . ولذا عاشق با شوق
بسیار بتهیه وسائل پذیرائی میپردازد . از قضا همان شب و کیل رقصه را بدربار
می طلبد . پس از اینکه مجلس مرتب و رقصه برقص می پردازد و کیل با نظر دقیق
و تیزبین خود متوجه میشود که حرکاتش با سایر شبها فرق دارد و در وی گرفتگی
خاصی مشاهده میکند . لذا از وی علت را میپرسد .

رقاصه حقیقت را بو کیل میگوید و اضافه میکند که اکنون خود را سرزنش
میکم که چرا چنین وعده ای داده ام و آن بیچاره را که با آن زحمات و وسائل پذیرائی
را فراهم آورده در انتظار گذاشته ام .

و کیل متأثر میشود و فوراً امر میکند تا رقصه دو خوانچه خوراکی و مقداری
شربت و شیرینی و وسائل عیش و نوش از دربار برداشته بکلبه آن سبزی فروش برود
و آنشب را با عاشق دلخسته بخوشی و عشرت بگذرانند !

۶ - امسال ، سالش چنین است !

در زمانی که کریمخان در شیراز حکومت داشت همه روزه درارگ می نشست
و بحل و عقد امور و بشکایات مردم رسیدگی میکرد و مردم هم بدون تشریفات شکایات

و مرافعات خود را بوی عرضه میداشتند و او با رأفت و دلسوزی خاصی بدانشان رسیدگی میکرد.

روزی مردی بحضور و کیل رسید که دختری را عقد کرده و صد تومان هم مهریه او قرار داده‌ام ولی اکنون معلوم شده است که او دختر نبوده است! کریم‌خان که مردی رئوف و خوش قلب بود گفت من صد تومان مهریه او را میدهم بشرطی که آن دختر را رسوا نکنی و او را هم نگهداری نمائی. آن مرد قبول کرد و صد تومان را گرفت و رفت ولی این خبر در شهر منتشر شد!

فردا شخص دیگری بحضور و کیل رسید و همان واقعه را مطرح کرد و کریم خان هم بهمان ترتیب صد تومان باو داد.

پس فردا نیز این امر تکرار شد و بالاخره اشخاص شیاد زیادی از حسن نیت و رأفت و کیل سوء استفاده کرده و با جعل داستانهای پولپائی را از و کیل دریافت نمودند.

تا روزی باز مرد دیگری بحضور و کیل رسید و همان شکایت را تکرار نمود! مرحوم و کیل که از پرداخت مهریه عاجز شده بود گفت: ای برادر برو با او بساز زیرا که معلوم میشود امسال، سالش چنین است که هر کس دختری را میگیرد بیوه از آب درمی‌آید!!

۷- برای تفریح مردم

کریم‌خان چون میل داشت که عموم مردم با وی در تفریح و تمتع بردن از زندگی شریک باشند در بیرون شهر شیراز گردشگاهها و تکلیای متعددی ساخت تا اهالی شیراز هر وقت بخواهند در آن نقاط رفته تفریح کنند و «خوش باشند»! پس اراپنکه ساختمان اندرون (حرمخانه) خود را ساخت (محل فعلی پست

وتلگراف شیراز) و دید مردم نمی‌توانند از منظرهٔ جالب آن استفاده کنند، عمارت تکیه هفت تنان را بهمان سبک ساخت تا مردم از شبیه و نمونه آن بهره ور گردند!

۸ - عقیده قلبی و کیل

این مطلب را هم برای حسن ختام مقال ذکر می‌کند که کریمخان زند رحمة الله علیه فرموده است که من در دو موقع از سال آب و خوراک گوارا میخورم: یکی در زمستان هنگام نوشیدن آب خنک که میدانم عموم مردم با من در نوشیدن آن آب خنک شریکند و دیگری هنگام خوردن پلو شب عید نوروز که یقین دارم در آنشب عموم مردم نیز پلو میخورند!

و همچنین گویند که شبا و کیل پشت بام رفته و دور نمای شهر را از نظر می‌گذرانید - اگر میدید که از منازل دود برمیخیزد و دلالت بر آن دارد که در منازل مردم خوراک میزنند و صدای ساز و آواز بلند است قلباً خرسند میشد و خدا را سپاسگزاری میکرد!!

ایزد متعال روان پاک او را شاد فرماید .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز باستان‌شناسی

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلچ نیست

تو بر تخت سلطانی خویش باش

باخلاق پاکیزه درویش باش

(سعدی)